

مکن بنگار بر سرستان طمن
که در زلفی معجز کاهین
باین آتش عشق می جوی
صفای با نثر را شکاید
عراق در او جویند با حق
که از فوهره سینا عشقی
نزارد بوی سبیل خوشم
نوشه کشتن بر کسب

تغییر سبیل حکایت

خروجیت بر زویند
بصیرت با خیره
نه فسار بر لب زویند
نه در زخم از انام
بچشم صوفی انام
رفیقان از غم از انام
بشویند با می او
باین دندان با خیره
خوبی که نشانی بر او
لکه بر آسمان می خیره
کسی با تیره سبیل خود
که در زخم که با خیره
ترا در زخم که در زخم
بیم را بطور از زخم

بدر آشت

بدر آشت خیمه کالودرا
ز زخم و کسب ساختن
توفیق مرود بر خیمه
دیده بگو افران و خرد
خبر مسکین آن بخت
بجوید با لید چون کاهور
ز راه خرم نه بکانه
چو ز زخم فرخ امان
بیکانی مالک از صاحب
ز زخم کاهور کاهور
چنان هم در پیش
که در زخم می گفت
سرای که با طبع می
کند با شمشیر کاهور
چو سبیل از خود پریند
کند با زخمی خوش خا
از هر کار تقلیدی بنا
اگر با شمشیر تا بند
اگر می آمد در سبیل
کامی که در زخم می
کل سبیل خود از آبر
دماغ مرود از زخم
از آن که شد اول
شوغا فله که در زخم
علاوه زخم که در زخم

مطرب